

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم این فرمایش مرحوم محقق اصفهانی را هم ملاحظه کنید و ما به این نتیجه رسیدیم که در این بحث استصحاب احکام امور اعتقادی حق با مرحوم شیخ است نه تفصیلی که مرحوم آشتیانی داده و نه تفصیلی که مرحوم آخوند داده و نه تفصیلی که مرحوم اصفهانی ذکر می‌کند که آن هم شبیه تفصیل مرحوم آشتیانی است، اینها هیچ کدام درست نیست.

اشکال دیگر استاد به مرحوم آخوند، اصفهانی و آشتیانی

مرحوم شیخ یک ادعایی دارد و آن این است که تمام اعتقادات مشروط به حصول یقین است یعنی شیخ عقد القلب را بدون حصول یقین در اعتقادات صحیح نمی‌داند اینکه مرحوم آخوند فرمودند بعضی موارد فقط عقد القلب است و بعضی موارد فقط یقین است این فقط مجرد یک ادعاست در فرمایش آخوند، یعنی این را هم اضافه بفرمائید به اشکالاتی که بر مرحوم آخوند وارد است و آن این است که ایشان یک ادعایی را فرمودند یعنی فرمودند در امور اعتقادی در برخی از امور اعتقادی فقط در آن عقد القلب است من دون حصول الیقین و در بعضی عکس این است یقین من دون حصول الاعتقاد، این دلیل علی ذلک؟

آنچه مرحوم شیخ بیان می‌کند و با روایات و ادله مساعد است همین است که ما یک امر اعتقادی بدون یقین نداریم، در موضوع همه‌ی امور اعتقادی یقین وجود دارد. بنابر این مرحوم شیخ می‌گویند ما یک وجوب الاعتقاد بالنبوة الیقینیة داریم و در فرض مرحوم شیخ ما چیزی به نام نبوت من حیث هی هی نداریم، این نکته را هم دقت کنید در جواب برخی از آقایان عرض کردیم. روی مبنای آخوند یعنی روی فرمایش آخوند اشکال همین است که اصلاً ایشان بر این معنا دلیل نیاورد شاید اشکال به وضوح کردند در حالی که چنین مطلبی نه تنها ثابت نیست بلکه خطایش ثابت است بعد می‌گوئیم مرحوم شیخ می‌فرمایند وقتی یقین رفت و به جای او شک آمد اصلاً موضوع منتفی می‌شود، موضوع وجوب الاعتقاد نبوت یقینیة است الآن که شما شک در نبوت دارید دیگر موضوع باقی نمی‌ماند تا ما بخواهیم وجوب الاعتقاد را استصحاب کنیم، بگوئید خود موضوع را استصحاب کنید نه وجوب الاعتقاد، می‌گوییم خود موضوع نبوت یقینیة است نه مطلق نبوت، شما یک وقت می‌گوئید اصل النبوة یا مطلق النبوة موضوع است قبلاً به آن یقین داشتیم و الآن شک، می‌گوئیم قبلاً نبوت بود و الآن هم نبوت هست، قبلاً نبوت بود و من به آن یقین داشتم، الآن که شک دارم بقاء النبوة را استصحاب می‌کنم در حالی که اگر در کلام شیخ دقت کنیم ایشان می‌فرماید موضوع النبوة القطعیة است، النبوة الیقینیة است، تا یقین از بین رفت موضوع از بین رفته و دیگر چیزی نیست که بخواهیم او را استصحابش کنیم.

دیگران مثل مرحوم آخوند و مثل مرحوم آشتیانی و اصفهانی که الآن می‌خوانیم موضوع را خود نبوت و امامت گرفتند، در حالی که تأکید مرحوم شیخ بر این است که موضوع النبوة الیقینة است، النبوة القطعیة است در نتیجه تا شک حاصل شد دیگر موضوع اصلاً باقی نمانده که بخواهیم استصحاب موضوعی را در اینجا جاری کنیم فقط یک استصحاب امکان دارد و آن هم مسئله‌ی نسخ است که توضیحش را دادیم بنابراین با این توضیحی که برای عبارت شیخ دادیم حق با مرحوم شیخ است و تمام این تفاسیل مردود است.

آشتیانی یک راهی باز کرد که ما باید ببینیم مستصحاب حکم اعتقادی معتقد است یا حکم مترتب بر معتقد خود همین خیلی مهم است که ذهن و یک ذهن اصولی اینطور راه را باز کند، و چه بسا روی مبنای اینکه ما در اعتقادات قطع را یقین موضوعی وصفی ندانیم لعل برای این تحقیق مجالی باشد.

کلام مرحوم اصفهانی در بحث (استصحاب حکم)

مرحوم اصفهانی هم می‌فرمایند ما گاهی اوقات آن وجوب الاعتقاد را می‌خواهیم استصحاب کنیم و گاهی اوقات مستصحاب موضوع است، می‌فرمایند اگر آن وجوب الاعتقاد را بخواهیم استصحاب کنیم استصحاب جاری است اعم از اینکه واجب عقد القلب باشد یا واجب وجوب تحصیل الیقین باشد اینها توضیحش روشن است، می‌فرمایند این گزاره‌ای که ما داریم يجب الاعتقاد بالنبوة ما این وجوب الاعتقاد را استصحاب می‌کنیم اعم از اینکه آنچه بر ما واجب است خود يجب الاعتقاد باشد یا يجب حصول الیقین یا تحصیل الیقین بالنبوة، منتهی می‌فرمایند این نکته را بدانیم ما یک یقین سابق و شک لاحق در اعتقادات نداریم، اینکه بگوئیم یقین سابق داشتیم به وجوب الاعتقاد الآن شک داریم می‌فرمایند چنین چیزی مجرد فرض است، عکسش یعنی بگوئیم قبلاً وجوب اعتقاد به برزخ نبوده و الآن شک داریم آیا وجوب اعتقاد به برزخ هست یا نه؟ می‌فرمایند اینجا استصحاب هم معنا دارد و هم مجرد فرض نیست، این بحثی ندارند می‌آیند سراغ موضوع.

کلام مرحوم اصفهانی در بحث (استصحاب موضوع)

موضوع همین نبوت است، يجب الاعتقاد بالنبوة، يجب الاعتقاد بالامامة، اولاً در موضوع می‌فرمایند ما هو قابل لدعوى الیقین سابقاً و الشک لاحقاً دو چیز است، در موضوعات امور اعتقادی بگوئیم موضوعی که یقین سابق و شک لاحق دارد دو چیز است یکی امامت است و یکی نبوت است، در هر دوی آن بحث می‌کنند، ما امروز فقط همین امامت را می‌گوئیم و نبوت را خودتان مراجعه کنید. می‌فرمایند امامت دو فرض دارد:

1) امامتی را بگوئیم که یک ریاست معنوی کبراست که منبعث است از کمال نفس، یعنی یک ذاتی، یک وجود مبارکی، نفسش آنقدر کامل شده که مجرای برای فیض الهی شده، می‌گوئیم من الامام؟ می‌گوئیم امام کسی است که در اثر کمال نفس به مرتبه‌ای رسیده که این وجوب شریف مجرای برای فیض الهی است که همین جا داخل پرانتز بیان می‌کنند این روایتی که هست مجاری الامور بيد العلماء بالله می‌فرمایند دقت کنید (من به این تعبیر ذکر می‌کنم) این مجاری الامور یعنی اینکه یک موجودی مجرای فیض الهی است، این به يد العلماء بالله است نه علماء باحکام الله و لذا مرحوم اصفهانی می‌فرماید این روایت شامل فقیه نیست و کسی نخواهد از این روایت برای فقیه استفاده کند چون فقیه عنوان عالم بالله به نحو مطلق اطلاق نمی‌شود، او عالم باحکام الله است نه عالم بالله، می‌فرمایند این یک معنا برای امامت. در این معنای برای امامت شک معنا ندارد، چون این معنا لا یزول بالموت لا یزول بمجیع امام لاحق، امام بعدی هم بیاید امام قبلی ولو در حال مماتش هم مجرای برای فیض است. این معنا اقتضای دوام و استمرار دارد و چیزی آن را از بین نمی‌برد.

2) معنای دوم این است که بگوئیم امامت یک منصب مجعول شرعی است، بگوئیم از مناصب مجعوله است؛ خدای تبارک و تعالی این منصب را جعل کرده برای تدبیر امور مردم برای بیان احکام و حل مشکلات مردم و قضاوت بین مردم، که این می‌شود از احکام وضعیه. بگوئیم امامت من الاحکام الوضعیه المجعوله، که ما قبلاً هم بحث احکام وضعیه را که داشتیم این را گفتیم به تبع امام رضوان الله تعالی علیه که می‌فرمودند امامت از احکام وضعیه است، مراد همین امامت مجعوله‌ی شرعیه است که منشأ برای تدبیر امور مردم است، به تعبیری که خود مرحوم اصفهانی دارد این منصب منصبی است که متصدی امور بشر برای تصرفات دینی و دنیوی آنها باشد، این امامت مجعوله و از احکام وضعیه است، می‌فرماید اگر ما امامت را این قرار دادیم، این امامت با موت زائل می‌شود، اگر امام مُرد دیگر این امامت این چنینی را ندارد می‌رسد که این مقصد برای امام بعدی است و با شک در موت شک در این معنای از امامت حاصل می‌شود.

حالا اینجا مرحوم اصفهانی حرف آخوند را قبول می‌کنند به این معنا که می‌فرمایند اگر واجب عقد القلب باشد باز مشکلی از جهت استصحاب نداریم، اگر امامت یک منصب جعلی است، با شک در حیات ما شک در امامت می‌کنیم، اگر کسی گفت امام ما تا دیروز زنده بوده و من امروز که به سفر آمدم شک می‌کنم حیات دارد یا نه، استصحاب می‌کند بقاء الحیات را و با استصحاب بقاء الحیات متعبد به امامت می‌شود به این منصب، الآن تعبداً این منصب موجود است به چه معنا؟ یعنی الآن من عقد القلب بر امامت دارم، این آقایی که شک در حیات دارد با استصحاب حیات وجوب عقد القلب علی امامته بر آن مترتب می‌شود، این بحثی ندارد، استصحاب حیات می‌کند می‌گوید زنده است، چه اثری دارد؟ وجوب عقد القلب علی امامه.

اما روی مبنای دوم این است که ما بگوئیم یقین به امامت لازم است، بگوئیم همین منصب، آنچه بر ما واجب است وجوب تحصیل الیقین بالامامة است باز نرویم سراغ آن امامت معنویه، می‌فرمایند اینجا آخوند می‌گوید با استصحاب حیات این اثر را نمی‌شود بار کرد. اگر گفتیم شک در حیات داریم استصحاب کنیم امام الآن زنده است پس یقین به امامت حاصل می‌شود، معنا ندارد. شک در حیات و یقین به امامت با هم قابل جمع نیستند، ما الآن شک در حیات داریم، تعبداً با استصحاب می‌گوئیم حیات دارد، وقتی با استصحاب می‌گوئیم حیات دارد اما یقین به امامت معنا ندارد اینجا، چون یقین به امامت با شک در حیات متناقضان هستند.

تا اینجا مرحوم اصفهانی حرف آخوند را می‌پروانند، روشن می‌کنند و توضیح می‌دهند یعنی در حقیقت آخوند در این بحث امامت فرقی بین امامتی که از مقام معنوی است با امامتی که مجعول است نگذاشتند، ایشان آمدند این فرق را در اینجا ذکر کردند می‌فرمایند در کجا شک حاصل است و کجا حاصل نیست! در امامت مجعوله هم می‌گویند عقد القلب در استصحاب حیات مترتب است اما یقین مترتب نیست.

فرض استصحاب توسط مرحوم اصفهانی در فرض لزوم یقین

بعد خود مرحوم اصفهانی اینجا که می‌رسند یک ممکن آن یقال دارند، اینکه دیروز عرض کردم آقایان ببینید، همه مطلب اینجا است و سؤال ما این است که اصفهان با ممکن آن یقال چه می‌خواهد بگوید؟ مرحوم اصفهانی فرمود روی فرض اینکه ما یقین به امامت لازم داشته باشیم مجالی برای استصحاب حیات نیست، یعنی اصلاً با استصحاب هیچ وقت به یقین به امامت نمی‌توانیم برسیم با این ممکن آن یقال می‌خواهند روی همین مبنا که ما در اعتقادات یقین لازم داریم، یک استصحابی درست کنند و تعبدی درست کنند که ما بتوانیم به این نتیجه برسیم ولی آن استصحاب و تعبد دیگر استصحاب و تعبد به حیات نیست، فرض کلام آخوند و دیگران در استصحاب حیات است می‌گوئیم شک داریم این شخص الآن حیات دارد یا نه؟ بگوئیم استصحاب کنیم حیات را، بعد آخوند می‌گوید استصحاب حیات به درد نمی‌خورد چون ما یقین به امامت لازم داریم نه استصحاب حیات، به چه دردی می‌خورد؟

مرحوم اصفهانی می‌فرماید دو تا فرض را به میدان می‌آوریم؛ 1) استصحاب می‌کنیم بقاء الامامه را، می‌گوئیم این شخص دو روز پیش این امامت که من المناصب المجهولة الظاهرية داشت، الآن شک می‌کنیم دارد یا نه؟ اینجا می‌فرمایند یک چیز دیگری هم باید اضافه کنیم، نگوئیم حالا استصحاب آن امامت می‌گوید شما آثار آن امامت را برایش بار کن که وجوب تبعیت و این حرفه‌است...، استصحاب را بگوئیم می‌آید یک اعتباری مماثل با مستصحب برای ما در زمان شک می‌آورد، یعنی چه؟ یعنی برای ما یک امامتی را الآن در زمان شک می‌آورد، بگوئیم با استصحاب امامت الآن ما یقین به امامت استصحابی داریم.

اما در جایی که یقین به امامت لازم است اصفهانی می‌فرماید استصحاب حیات به درد نمی‌خورد کما اینکه آخوند هم فرمود، اما می‌فرماید ما یک راه دیگری به شما یاد می‌دهیم به دو مطلب توجه کنید؛

1) استصحاب را عوض کنید، به جای استصحاب حیات بروید استصحاب بقاء امامت را بکنید، بگوئید این شخص تا روز پیش امامت که من الامور الشرعية است را داشت و الآن هم می‌گوئیم استصحاب کنیم دارد، اما می‌فرمایند نه فقط با استصحاب بگوئیم، آثاری را برایش بار کنیم، بلکه همان طوری که در ملکیت و نظیر ملکیت، می‌گوئید قبلاً ملکیت بود و الآن هم ملکیت هست می‌گوئیم باید اینجا هم بگوئیم با استصحاب ما یک اعتباری مماثل با مستصحب و با امامت واقعی جعل می‌کنیم، می‌گوئیم با استصحاب الآن امامت دارد، این امامت مماثل با آن امامت مجعولی است که خدای تبارک و تعالی واقعاً برای این شخص جعل کرده،

2) بعد می‌فرمایند این امامت استصحابی ملزوم یقین است الآن از شما می‌پرسیم یقین به امامت دارید؟ می‌گوئید بله، منتهی کدام امامت؟ امامت استصحابی، الآن ما یقین به امامت استصحابی که مماثل با امامت واقعی است داریم، شما هم دلیل در اعتقادات، می‌گوئید يجب تحصیل الیقین بالامامة، ما هم الآن یقین پیدا کردیم، پس با استصحاب در امامت ما می‌توانیم به این نتیجه برسیم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين